

A Critical Analysis on Hedging in Foreign Policy; Definitions and Typologies

Roohollah Talebi Arani¹

DOI: [10.48308/piaj.2025.240465.1714](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240465.1714) Received: 2025/6/25 Accepted: 2025/11/1

Original Article

Extended Abstract

Introduction: States in the international arena utilize various strategies to advance their foreign policy interests. Over the past two decades, “hedging” has emerged in academic and policy circles as a critical concept referring to a specific type of foreign policy strategy. During this period, numerous studies have explored the hedging strategies adopted by different states across various regions of the world. Scholarly arguments suggest that certain states, particularly over the last three decades, have successfully adopted this strategy, albeit based on contingent conceptualizations. In other words, many analyses posit that hedging is a contingent strategy for contingent states in contingent times and situations. Consequently, the literature currently presents a fragmented array of perceptions, including diverse definitions and typologies, of this strategy. However, like other foreign policy strategies, hedging requires a clear, universal perception that can be applied across all states, times, and contexts. Therefore, the central question of this article is: What is the appropriate conceptualization of the hedging strategy that can be universally applied to all states, times, and contexts? Given the descriptive and analytical nature of this study, the answer to this question is not presented as a hypothesis. Instead, answering it requires a critical analysis of existing definitions and typologies, a comparative evaluation of the current literature, and the proposal of a refined definition and typology for hedging.

Method: The method for data collection in the present study involves library and internet searches, relying on secondary data from books and articles related to hedging in the foreign policy of various countries. The focus of the search is primarily on the theoretical and conceptual discussions within these sources. For data analysis, we will employ qualitative content analysis. Accordingly, all conceptual data pertaining to hedging in

1. Assistant Professor, Department of Global and Regional Politics, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. r_talebiarani@sbu.ac.ir



foreign policy, as found in the works of various scholars, will be subjected to critical scrutiny.

Results and discussion: Analysis of the origin, definition, and typologies of hedging suggests that it is an emerging, and still newly conceptualized, strategy in international relations. Its conceptual development is ongoing and requires further refinement. In this context, the concept has yet to be systematically integrated into many traditional areas of international relations studies, such as international institutions, levels of analysis, positioning within major international relations theories, or the role of advancing interdisciplinary studies.

Conclusion: Framing hedging as an analytical concept allows us to explore the changing dynamics of the regional and international distribution of power. This change has involved not only a global power shift but also significant regional adjustments among actors, particularly in areas like the Middle East, with profound consequences for great powers, middle powers, and small states alike. Within this framework, the central research objective is to assess the feasibility of applying a universally clear concept of hedging to explain the observed contradictions in the foreign policies of governments, especially in recent years.

Keywords: hedging, state strategy, international system.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

Citation: Talebi Arani, Roohollah. 2025. A Critical Analysis on Hedging in Foreign Policy; Definitions and Typologies, Political and International Approaches, Winter, Vol 17, No 4, PP 1-23.



تحلیل انتقادی حفاظبندی در سیاست خارجی؛ تعاریف و گونه شناسی ها

روح اله طالبی آرانی^۱

DOI: [10.48308/pijaj.2025.240465.1714](https://doi.org/10.48308/pijaj.2025.240465.1714)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۱۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: دولت‌ها در عرصه بین‌الملل از راهبردهای متفاوتی برای پیشبرد سیاست خارجی خود بهره می‌گیرند در این رابطه، حفاظبندی یکی از مفاهیمی است که برای اشاره به نوعی راهبرد سیاست خارجی در طی بیش از دو دهه اخیر در محافل علمی و سیاست‌گذاری مطرح شده است. در این چارچوب، نوشته‌های بسیاری درباره راهبرد دولت‌های مختلف در پیشبرد سیاست خارجی شان در مناطق گوناگون جهان به چشم می‌خورند که برحسب مفهوم حفاظبندی تحلیل شده‌اند. از استدلال‌های دانش پژوهان در آثار مرتبط با راهبرد حفاظبندی چنین بر می‌آید که دولت‌های خاصی، آن هم طی قریب به سه دهه اخیر توانسته‌اند این راهبرد را، البته بر اساس مفهوم‌پردازی خاصی از آن، در سیاست خارجی خود اتخاذ نمایند. به بیان بهتر، آنها استدلال می‌کنند که حفاظبندی راهبرد اقتضایی برای دولت‌های اقتضایی و در زمان و وضعیتی اقتضایی است. از این رو، در حال حاضر، ما با معرکه‌ای از برداشت‌های گونه‌گون، اعم از تعاریف و گونه‌شناسی‌ها درباره این راهبرد مواجه هستیم. اما حفاظبندی، به‌مانند سایر راهبردهای سیاست خارجی، راهبردی است که می‌تواند برداشتی شفاف درباره آن وجود داشته باشد به گونه‌ای که بتوان آن را برای تمامی دولت‌ها و در تمامی زمان‌ها و بافت‌ها به کار بست. در این چارچوب، پرسش این نوشتار این است که برداشت مناسب درباره حفاظبندی که بتواند برای تمامی دولت‌ها و در تمامی زمان‌ها و بافت‌ها به کار بسته شود چیست؟ از آنجا که این نوشتار صبغه تحلیلی توصیفی دارد پاسخ به این پرسش، به صورت فرضیه مطرح نمی‌شود بلکه مستلزم تحلیل انتقادی تعاریف و گونه‌شناسی‌های موجود به منظور ارزیابی مقایسه‌ای آنها و ارائه تعریف و گونه‌شناسی مناسب درباره حفاظبندی است.

روش: نحوه گردآوری داده‌ها در پژوهش پیش رو، به روش کتابخانه‌ای و جستجوی اینترنتی بر پایه بهره‌گیری از داده‌های ثانویه مندرج در کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با حفاظبندی در سیاست خارجی کشورهای مختلف، البته

۱. استادیار گروه سیاست جهانی و منطقه‌ای، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

r_talebiarani@sbu.ac.ir

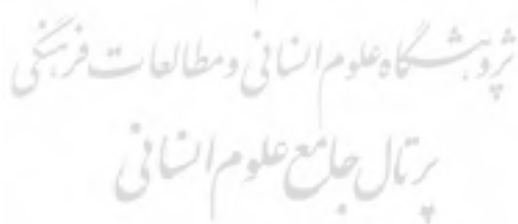


با تمرکز بر مباحث نظری و مفهومی آنهاست. در تحلیل داده‌ها نیز از تحلیل محتوای کیفی سود خواهیم جست. بر همین اساس، تمامی داده‌های مفهومی درباره حفاظبندی در سیاست خارجی، که در آثار دانش‌پژوهان مختلف یافت می‌شود، آماج تحلیل انتقادی قرار خواهند گرفت.

یافته‌ها: از تحلیل خاستگاه، تعریف و تحلیل گونه‌شناختی حفاظبندی می‌توان به این نتیجه رسید که حفاظبندی راهبرد نوظهور، و البته نومفهوم‌پردازی شده، در روابط بین‌الملل است به طوری که مفهوم‌پردازی درباره آن به سرمنزل نهایی نرسیده است و نیازمند پروردگی مفهومی است. در این چارچوب، این مفهوم هنوز به بسیاری از محورهای مطالعاتی روابط بین‌الملل از قبیل نهادهای بین‌المللی، سطوح تحلیل، جایگاه‌یابی در نظریه‌های روابط بین‌الملل، و نقش‌آفرینی در پیشبرد مطالعات بینارشته‌ای وارد نشده است.

نتیجه‌گیری: برگرفتن حفاظبندی به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی به ما امکان می‌دهد تا درباره پویای متغیر توزیع قدرت در نظم منطقه‌ای و بین‌المللی، که نه تنها تغییر جهانی قدرت بلکه تغییرات میان کنشگران در مناطق خاصی مثل خاورمیانه را به بار آورده و پیامدهای چشمگیری نیز برای قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های میانه و دولت‌های کوچک داشته است، کاوش کنیم. در این چارچوب، آنچه در امتداد این نوشتار در خور پژوهش به نظر می‌رسد امکان‌سنجی به کار بستن این مفهوم برای تبیین تناقض‌هایی است که در سیاست خارجی دولت‌ها، به ویژه در چند سال اخیر دیده می‌شود.

واژگان کلیدی: حفاظبندی، راهبرد دولت‌ها، نظام بین‌الملل.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناددهی: طالبی آرانی، روح اله. ۱۴۰۴. تحلیل انتقادی حفاظبندی در سیاست خارجی؛ تعاریف و گونه‌شناسی‌ها، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، زمستان، سال ۱۷، شماره ۴، ۱-۲۳.



مقدمه

دولت‌ها در عرصه بین‌الملل نه تنها از راهبردهای متفاوتی برای پیشبرد سیاست خارجی خود بهره می‌گیرند، بلکه در طول زمان نیز ممکن است بسته به تحولات درونی، ملی، منطقه‌ای و جهانی، راهبردها را تغییر دهند. تعاملاتی که دولت‌ها با یکدیگر داشته‌اند و تجربیاتی که در روند آن تعاملات اندوخته‌اند، سهم بسزایی در تصمیم دولت‌ها به انتخاب و تغییر راهبردهای متفاوت ایفا کرده‌اند. در این چارچوب، اتحاد و ائتلاف، بی‌طرفی، انزوای طلبی، و عدم تعهد از جمله نمونه‌های بارز و البته دیرپای راهبردهای سیاست خارجی دولت‌ها بوده‌اند. افزون بر این، حفاظت‌بندی یکی از مفاهیمی است که برای اشاره به نوعی راهبرد سیاست خارجی در طی بیش از دو دهه اخیر در محافل علمی و سیاست‌گذاری مطرح شده است.

در این چارچوب، نوشته‌های بسیاری درباره راهبرد دولت‌های مختلف در پیشبرد سیاست خارجی‌شان در مناطق گوناگون جهان به چشم می‌خورند که برحسب مفهوم حفاظت‌بندی تحلیل شده‌اند. جالب آنکه، این مفهوم در آثار نویسندگان مختلف برای دولت‌هایی به کار بسته شده است که نقش‌آفرینی و درگیری بیشتری در عرصه بین‌المللی داشته‌اند، یا سروکار بیشتری با قدرت‌های بزرگ داشته‌اند، یا در مناطق جغرافیایی راهبردی جهان واقع شده‌اند، یا با آسیب‌پذیری بسیار زیادی در برابر تهدیدات مستمر در محیط پیرامونی و بین‌المللی خود دست‌وپنجه نرم می‌کرده‌اند و یا بازیگرانی دیرپا و جاافتاده در روابط بین‌الملل به شمار می‌آمده‌اند به گونه‌ای که در تاریخ روابط خارجی و بین‌المللی خود، انواع و اقسام راهبردهای دیگر را نیز به کار گرفته‌اند.

بر همین اساس، هر یک از این آثار، از منظر نمونه‌پژوهی خود، به مفهوم‌پردازی و گونه‌بندی حفاظت‌بندی روی آورده‌اند (برای مثال، بنگرید به Goh, 2005; Salman, et al., 2015; Boon, 2016; Kuik, 2020; Guan & Koga, 2022; Lee, 2024). حتی یک نویسنده در بررسی راهبرد دولت‌های متعدد یا روابط آنها با یکدیگر بر حسب حفاظت‌بندی، در هر نوشته خود، برداشت خاص و بسیار متفاوتی از آن را مناط تحلیل تجربی خود قرار داده است (برای مثال، بنگرید به Kuik, 2008; Ciorciari & Haacke, 2016; 2020a; 2020b). از سوی دیگر، تاکنون به غیر از دو اثر (Ciorciari & Haacke, 2019; Haacke, 2019) در ویژه‌نامه مجله روابط بین‌الملل آسیا-پاسیفیک، به بررسی مفهومی جامع حفاظت‌بندی با نگاهی ارزیابانه پرداخته است. ولی این دو اثر نیز از یک چارچوب تحلیلی منسجم برای هم‌سنجی برداشتها و آسیب‌شناسی آنها بی‌بهره بوده‌اند.

این چالش فکری در نگرش دانش‌پژوهان ایرانی به حفاظت‌بندی که واژه‌های پوشش، پوشش ریسک، و مصون‌سازی^۱ را برای اشاره به آن به کار برده‌اند به چشم می‌خورد. برای مثال، عراقچی و صمدی در مقاله‌ای با عنوان «نقش پوشش استراتژیک در سیاست خارجی قطر» (۱۴۰۳)، تعریفی مبهم و نوع خاص

۱. در زبان فارسی، برابر نهاد مصون‌سازی را برای واژه hedging برگزیده‌اند. این در حالی است که تمامی راهبردهای سیاست خارجی با بهره‌گیری از تدابیر مختص خود، در پی مصون ساختن دولتها در برابر هرگونه تهدید یا خطر یا چالش بیرونی هستند. از این رو، با توجه به تعاریفی که از این واژه به‌عنوان راهبرد دولتها ارایه شده است، همان گونه که در ادامه خواهد آمد، «حفاظت‌بندی» برابر نهاد مناسب‌تری به نظر می‌رسد.

از حفاظ‌بندی را مدنظر قرارداده‌اند و چنین استدلال کرده‌اند که این راهبرد مختص دولت‌های کوچک است؛ میرترابی و کشوریان آزاد در «راهبرد مصون‌سازی عربستان در مواجهه با آمریکا و چین و تأثیر آن بر منافع ملی ایران» (۱۴۰۴) این راهبرد را به طور عام در نظر گرفته‌اند و آن را برای دولت‌های درجه دوم مناسب یافته‌اند؛ و جمشیدی و یزدان‌شناس در «دیپلماسی اقتصادی و راهبرد چین در تنظیم روابط با ایران و عربستان سعودی» (۱۴۰۱) از حفاظ‌بندی استراتژیک به‌عنوان راهبرد قدرت بزرگ در قبال قدرت‌های درجه دوم نام برده‌اند بی‌آنکه مولفه‌های این مفهوم را به‌عنوان چارچوب نظری بیان کنند؛ و درخشنده لزوجانی و شفییعی در استراتژی ایالات متحده نسبت به چین در چارچوب استراتژی مصون‌سازی (۲۰۲۱-۱۹۹۰) «(۱۴۰۱)، در قالب الگوهای همکاری و منازعه میان قدرت‌های بزرگ به تصویر می‌کشند.

با این اوصاف، از استدلال‌های دانش‌پژوهان در آثار مرتبط با راهبرد حفاظ‌بندی چین بر می‌آید که دولت‌های خاصی، آن هم طی قریب به سه دهه اخیر، توانسته‌اند این راهبرد را، البته بر اساس مفهوم‌پردازی خاصی از آن، در سیاست خارجی خود اتخاذ نمایند. به بیان بهتر، آنها استدلال می‌کنند که حفاظ‌بندی راهبرد اقتضایی برای دولت‌های اقتضایی و در زمان و وضعیتی اقتضایی است. از این رو، در حال حاضر، با معرکه‌ای از برداشت‌های گونه‌گون، اعم از تعاریف و گونه‌شناسی‌ها درباره این راهبرد مواجهیم. اما حفاظ‌بندی، به‌مانند سایر راهبردهای سیاست خارجی، راهبردی است که می‌تواند برداشتی شفاف درباره آن وجود داشته باشد به گونه‌ای که بتوان آن را برای تمامی دولت‌ها و در تمامی زمانها و بافت‌ها به کار بست. در این چارچوب، پرسش این نوشتار این است که برداشت مناسب درباره حفاظ‌بندی که بتواند برای تمامی دولت‌ها و در تمامی زمان‌ها و بافت‌ها به کار بسته شود چیست؟ از آنجا که این نوشتار صبغه تحلیلی توصیفی دارد پاسخ به این پرسش، به‌صورت فرضیه مطرح نمی‌شود بلکه مستلزم تحلیل انتقادی تعاریف و گونه‌شناسی‌های موجود به منظور ارزیابی مقایسه‌ای آنها و ارایه تعریف و گونه‌شناسی مناسب درباره حفاظ‌بندی است.

۱. چارچوب و روش

در این نوشتار تلاش می‌شود اطلاعات و استدلال‌هایی که نویسندگان در ردگیری، تعریف و گونه‌شناسی مفهوم حفاظ‌بندی ارایه داده‌اند به پرسش گرفته شود و نوعی ارزیابی از آنها ارایه شود (UNSW, 2015). این همان تحلیل انتقادی است که از توصیف و به بیان بهتر، ارایه اوصاف و خصلت‌های تعریف فزاتر می‌رود و به پهنه جمع‌بندی و ارزیابی گام می‌نهد (University of Leicester 2009). در این میان، بهره‌مندی از معیار یا معیارهایی برای پیشبرد این هدف، گریزناپذیر است. معیارهای متفاوتی برای نقد مفاهیمی که در دنیای دانشگاهی و سیاست‌گذاری جا می‌افتند به کار می‌روند. برخی از یک معیار واحد بهره می‌گیرند و برخی دیگر از مجموعه‌ای از معیارها استفاده می‌کنند. اگر مجموعه‌ای از معیارها مدنظر قرار گیرد، ضروری است که از یک سو، ارتباط منطقی و توجیه‌پذیر با یکدیگر داشته باشند و از سوی دیگر، جامع اطراف و مانع اغیار باشند. در این صورت، ما دیگر نه با معیار یا معیارهای تحلیل انتقادی بلکه با چارچوب تحلیل انتقادی مواجه هستیم.

بر همین اساس، فرد چرنوف در کتاب نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل (چرنوف، ۱۳۹۱: ۲۴۱-۲۴۳) یکی از مناسب‌ترین چارچوبهای تحلیل انتقادی را در باره ارزیابی نظریه‌های روابط بین‌الملل ارائه داده است که می‌توان برای تحلیل انتقادی مفاهیم نیز از آن بهره گرفت. وی سه معیار را برای تحلیل انتقادی مفهوم مطرح ساخته است. شایع‌ترین معیاری که مطرح می‌کند معیار تناظر مفهوم با واقعیت است. از این منظر، پژوهشگر واری می‌کند که آیا و تا چه اندازه‌ای اطلاعات و استدلال‌های مرتبط با تعریف مفهوم موردنظر با شواهد تجربی جور در می‌آید و به بیان بهتر، آیا و چقدر مفهوم مدنظر با مشاهده، تکرار مشاهده (آزمون) و استمرار مشاهده (تجربه) تطابق دارد. اگر مفهوم آینه واقعیت باشد، درست و در غیر این صورت، نادرست است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۰).

معیار همسازی درستی مفهوم را به معنای نبود تناقض‌های منطقی بین واژگان و یا گزاره‌های تعریف‌کننده آن می‌داند. اگر سازگاری منطقی میان واژگان و یا گزاره‌هایی که برای تشریح یک مفهوم به کار می‌روند وجود داشته باشد در صورتی می‌توانیم واژه و یا گزاره جدیدی به آنها بیافزاییم که با واژگان و گزاره‌های پیشین ناسازگار نباشد. این معیار، نوعی معیار نسبی و ذهنی است و مهمترین ابزار آن منطق است. سومین معیار درستی مفهوم، کارست‌پذیری آن، نه در واقعیت، بلکه در تحلیل تجربی است. به بیان بهتر، معیار و ملاک درستی مفهوم همانا مفید بودن به معنای کاربردی و عملی بودن آن است. در این صورت، مفهوم به افراد کمک می‌کند تا به صورت موفقیت‌آمیز در زندگی خود عمل نمایند. در این چارچوب، مفاهیمی که قابلیت کاربردی بیشتری در تحلیلهای تجربی دارند و کشورها را قادر می‌سازند کارهای بیشتری در روابط بین‌الملل انجام دهند نسبت به مفاهیمی که کمتر از این کارکرد برخوردارند، درست‌ترند. از این رو، درستی مفهوم با سودمندی و مطلوبیت کاربردی آن همسان و یکسان است (چرنوف، ۱۳۸۸: ۲۴۰-۲۴۱). نحوه گردآوری داده‌ها در پژوهش پیش رو، به روش کتابخانه‌ای و جستجوی اینترنتی بر پایه بهره‌گیری از داده‌های ثانویه مندرج در کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با حفاظ‌بندی در سیاست خارجی کشورهای مختلف، البته با تمرکز بر مباحث نظری و مفهومی آنهاست. در تحلیل داده‌ها نیز از تحلیل محتوای کیفی سود خواهیم جست. بر همین اساس، تمامی داده‌های مفهومی درباره حفاظ‌بندی در سیاست خارجی، که در آثار دانش‌پژوهان مختلف یافت می‌شود، آماج تحلیل انتقادی قرار خواهند گرفت.

۲. تحلیل انتقادی تعاریف حفاظ‌بندی

هر چه از زمان در انداختن مفهوم حفاظ‌بندی در تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل سپری شده است، برداشت‌ها درباره این مفهوم پرشمارتر و البته پرگونه‌تر گردیده‌اند (Salman et al., 2015)؛ البته این وضعیت دور از انتظار و نامعمول نیز به نظر نمی‌آید، چراکه از یک سو عرصه بین‌الملل پیوسته در حال دگرگونی بوده، به طوری که گرانیگاه‌های قدرت رفته‌رفته تغییر کرده، رویدادهای بین‌المللی و حتی ملی بسیار پرشمارتری بر مناسبات میان دولت‌ها تاثیر نهاده‌اند. جهانی‌شدن به ویژه در بعد اقتصادی شتاب گرفته و گسترش فناوریهای اطلاعات و ارتباطات مناسبات میان دولت‌ها را بیش‌ازپیش درهم‌تنیده و پیچیده ساخته و از سوی دیگر، کاربست این مفهوم برای تبیین راهبرد دولت‌های گوناگون که هر یک از آنها از

حیث قدرت، موقعیت جغرافیایی، و نوع تعاملات بین‌المللی ویژگی‌های خاص و چه‌بسا بی‌همتای خودشان را داشتند، مشکل‌آفرین از کار درآمده است.

نتیجه این وضعیت را می‌توانیم در نوشته‌هایی که کوشیده‌اند تعاریف متفاوتی از این مفهوم را ارائه دهند آشکارا مشاهده کنیم. برای مثال، یورگن هاگه از چهار نوع برداشت درباره این مفهوم سخن به میان آورد و برداشت پنجمی را نیز خودش بدان‌ها افزود (Haacke, 2019). در این نوشتار تلاش می‌شود افزون بر بهره‌گیری از این تقسیم‌بندی تعاریف، بر اساس آثاری که پس از اثر هاگه، هم در بعد نظری و هم در بررسی تجربی، به رشته تحریر درآمده‌اند، از یک سو به به‌روزرسانی، ترمیم و تکمیل آن پردازیم و از سوی دیگر، نقدهایی را که می‌توان بر هر یک از این تعاریف وارد کرد به بحث بگذاریم و در نهایت با بهره‌گیری از آنها، تعریف مناسبی درباره حفاظ‌بندی ارائه دهیم. مجموعه آثاری را که در طی قریب به سه دهه اخیر درباره جایگاه حفاظ‌بندی در سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی نگاشته شده‌اند، به طور کلی، شش برداشت متمایز اما مرتبط به هم درباره آن ارائه داده‌اند:

۲-۱. حفاظ‌بندی به‌عنوان راهبرد میانگي در موضع‌گیری

در این برداشت درباره حفاظ‌بندی، دولت‌ها تلاش می‌کنند به پرهیز از مواجهه با (یا آمادگی برای) رویدادهای اقتضایی در وضعیتی پردازند که نمی‌توانند گزینه‌های سراسر استتری از قبیل موازنه‌سازی، همراهی یا بی‌طرفی و حتی عدم‌تعهد را برگزینند ولی به جای آن، موضع کم‌ویش میانه‌ای را که مانع اجبار به انتخاب یک طرف به بهای واضح طرف دیگر می‌شود می‌پروراند. در این چارچوب، استدلال می‌شود که روی آوردن دولت‌های کوچک و میانه به حفاظ‌بندی متضمن بهره‌گیری از موضعی میانه بین همراهی و موازنه‌سازی است. (Goh, 2005; 2007; Lee, 2024) این تعریف از حفاظ‌بندی، سه ویژگی بارز دارد: نخست آنکه، به شدت قدرت‌محور است و تاکید دارد که دولت‌های ضعیف یا تا حد کمتری، متوسط به این راهبرد روی می‌آورند، نه قدرت‌های بزرگ. به بیان بهتر، حفاظ‌بندی نوعی راهبرد مختص دولت‌های ضعیف یا تا حد کمتری متوسط است. دوم آنکه، چنین استدلال می‌شود که دولت ضعیف برای دوری از آسیب‌های ناشی از وجه‌المنازعگی یا وجه‌المصالحگی قدرت‌های بزرگی که بر سر آن با هم رقابت دارند به این راهبرد روی می‌آورد. سوم آنکه، بر پایه نوعی توزان‌گرایی در سیاست خارجی استوار است و در واقع می‌تواند به‌عنوان مسیری برای عملیاتی‌سازی این نوع سیاست خارجی در مناسبات دولت‌های ضعیف با قدرت‌های بزرگ به کار آید؛ و چهارم آنکه، این فرض را در خود نهفته دارد که مفاهیم موازنه‌سازی و همراهی در تبیین نحوه واکنش دولت‌های کوچک به چالش‌های امنیتی ناکافی‌اند. (Tessman, 2012)

اما از حیث تناظر این تعریف با واقعیت، از یک سو، در عالم واقع بین‌المللی دولت‌های ضعیف ضرورتاً دو گزینه برای انتخاب ندارند که بخواهند یکی را برگزینند و یا به دنبال راه میانه بین آنها باشند و از سوی دیگر نیز، فضای بین‌المللی و حتی پیرامونی دولت‌های کوچک ضرورتاً دو قطبی نیست. از منظر انسجام درونی تعریف، به نظر می‌رسد در این برداشت، رهایی از وابستگی به فعل‌اتخاذ راه میانه فروکاسته

شده است. به بیان بهتر، رفتار سلبی به صورت رفتار ایجابی جا زده شده است و نشان داده نمی‌شود که میانگی دقیقاً چه وضعیتی است.

اما کاربرد این تعریف در تحلیل‌های تجربی نیز از این تنگ‌نظری رنج می‌برد که بر پویای منطقه‌ای، آن هم به طور خاص، بر جنوب شرق آسیا تمرکز یافته است و نه پویای بین‌المللی جهان‌گیر، و چه بسا درباره دولت‌های ضعیف در سایر مناطق جهان، به ویژه دولت‌های کوچک اروپا، هم به کار نمی‌آید و جالب آنکه، چه بسا ممکن است حتی برای دولت‌های بزرگ در قبال یکدیگر در نظام‌های چندقطبی کاربست‌پذیرتر باشد. با این اوصاف، حفاظ‌بندی در این معنا رفتار خاص دولت‌های خاص است و تعمیم‌پذیری آن برای دولت‌هایی غیر از این دولت‌های خاص محل اشکال خواهد بود. جالب آنکه، برخی نویسندگان نه از رفتار مجموعه دولت‌های جنوب شرق آسیا، بلکه از بررسی رفتار برخی از آنها، یعنی سنگاپور و مالزی به این برداشت از حفاظ‌بندی رسیده‌اند (Kuik, 2008; Goh, 2016; Guan & Koga, 2022).

۲-۲. حفاظ‌بندی به‌عنوان راهبرد تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی

این تلقی از حفاظ‌بندی، نزدیک‌ترین برداشت به معنای آن در عرصه‌های اقتصاد و مالیه را تداعی می‌کند. در این چارچوب، حفاظ‌بندی به‌عنوان نوعی تمایل به تنوع‌بخشی به سیاست خارجی، استقلال‌طلبی و بازگذاشتن گزینه‌ها در سیاست خارجی تعریف می‌شود (Kuik, 2020a; Lee, 2024) در این برداشت، یک دولت تلاش می‌کند ریسک‌های احتمالی آینده را در زمان حال در نظر بگیرد و با تدابیر مبتنی بر متنوع‌سازی شرکای تامین نیاز خود، آن ریسک‌ها را تا جایی که امکان دارد کاهش دهد. در این تعریف، به ظرف بین‌المللی که آکنده از منازعات و همکاری‌ها میان دولت‌های گوناگون است چندان اعتنا نمی‌شود، بلکه بیشتر بر یک خصلت خاص درونی خود دولت حفاظ‌بند، یعنی آسیب‌پذیری آن در تامین نیازمندی‌های اقتصادی‌اش، صرف‌نظر از جایگاه بین‌المللی و حتی سایر خصلت‌های درونی آن تمرکز می‌گردد (Tessman & Wolfe, 2011; Salman & Geeraerts, 2015; Garlick & Havlova, 2020).

بر اساس این ملاحظات، تحقق معیارهای سه‌گانه در این تعریف از حفاظ‌بندی نیز نامکفی به نظر می‌رسد، چراکه از حیث انسجام درونی، با تحدید راهبرد به عرصه اقتصادی بدون در نظر گرفتن حوزه‌های دیگر، از جمله حوزه‌های امنیتی، در واقع، این راهبرد به معنای واقعی کلمه یک راهبرد سیاست خارجی نیست به نوعی راهبرد تجاری فروکاسته می‌شود. از سوی دیگر، حفاظ‌بندی به‌عنوان تنوع‌بخشی، در واقع نه ابتکار عمل خودانگیخته و نه یک انتخاب از میان گزینه‌های مختلف، که در ذات راهبرد است، بلکه یک الزام ملی است؛ از منظر تناظر با واقعیت، دامنه اطلاق این برداشت از راهبرد حفاظ‌بندی به دولت‌های قدرتمند اما نیازمند در حوزه اقتصادی محدود می‌شود.

این درحالی است که دولت‌های ضعیف‌تر، چه از حیث اقتصادی و چه از حیث سیاسی و نظامی، نیز چه‌بسا ممکن است حفاظ‌بندی به‌عنوان راهبرد تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی در پیش بگیرند.

زیرا ترس دولت‌های ضعیف از عدم قطعیت فراروی خود در عرصه بین‌المللی از یک سو و تبدیل شدن آنها به محل رقابت قدرت‌های بزرگ باعث می‌شود که آنها تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی‌شان را واکنشی عقلایی ببینند، نه صرفاً نیازمندی آنها در یک حوزه موضوعی خاص (Goh, 2007). سرانجام از منظر کاربست‌پذیری تحلیلی نیز، نوشته‌های مبتنی بر این تعریف، نه در حوزه سیاست خارجی بلکه در حوزه‌هایی از قبیل دیپلماسی انرژی و دیپلماسی اقتصادی پیش رفته‌اند.

۲-۳. حفاظ‌بندی به عنوان راهبرد ابهام در موضع‌گیری

این برداشت درباره حفاظ‌بندی، ابهام را به جای میانگی در موضع‌گیری می‌نشانند؛ به نظر می‌رسد که این برداشت نسخه پیشرفته‌تر و البته پیچیده‌تر از برداشت اول درباره حفاظ‌بندی است. این ابهام در موضع‌گیری می‌تواند متضمن بهره‌گیری از راهبردهای متعدد در برابر احتمال بروز تهدیدهای امنیتی آینده باشد. در این چارچوب، ژنی حفاظ‌بندی را «باز گذاشتن بیش از یک گزینه راهبردی در برابر امکان تهدید امنیتی آینده» به تصویر می‌کشد» (Roy, 2005: 306). لیم و کوپر نیز استدلال می‌کنند که دولت حفاظ‌بند نوعی موضع ابهام‌آلود را درباره «پیوستن به اتحاد و ائتلاف با قدرت بزرگ، میزان و سطح اتحاد و ائتلاف با قدرت بزرگ و بقای اتحاد و ائتلاف با قدرت بزرگ» در پیش می‌گیرد (Lim & Cooper, 2015) تا به بیان سیوساری (Ciorciari, 2007; 2009; 2010; 2019) ریسک‌های اتحاد و ائتلاف را بهینه‌سازی کند و پادشاهای همکاری امنیتی با قدرت بزرگ را به میزان بیشتری به دست آورد. در این برداشت، حفاظ‌بندی نه راهبرد مستقل از همراهی یا موازنه‌سازی است، بلکه بخشی از یکی از این دو راهبرد به شمار می‌رود. در همین راستا، کی کوگا تاکید دارد که «انگیزه اساسی برای حفاظ‌بندی همانا تلاش برای کاستن ریسک‌ها و عدم قطعیت‌های ناشی از یک رویه خاص - یعنی همراهی یا موازنه‌سازی - است» (Koga, 2018: 238). از این تعریف درباره حفاظ‌بندی، می‌توان چند نکته را استنباط کرد: نخست آنکه، حفاظ‌بندی در این معنا، در زمانی امکان‌پذیر است که دولت حفاظ‌بند از قدرت نسبی قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشد و به بیان بهتر، در برخی عرصه‌ها نسبت به دولت آماج حفاظ‌بندی از مزیت برخوردار باشد چراکه دولت آماج ابهام این‌چنینی در موضوع‌گیری دولت حفاظ‌بند را برنمی‌تابد. دوم آنکه، سطح ابهام مدنظر این برداشت مستلزم سطح بالایی از معمای امنیتی در محیط پیرامونی دولت حفاظ‌بند است؛ در غیر این صورت، هدف کاهش ریسک برای دولت حفاظ‌بند به هیچ عنوان برآورده نمی‌شود و مبنای هستی‌شناختی حفاظ‌بندی در این معنا از میان می‌رود و در راهبردهای همراهی یا موازنه‌سازی مستحیل می‌شود. بر این اساس، این تعریف از حفاظ‌بندی، منطبق با واقعیت بین‌المللی واجد شرایط خاص عدم قطعیت بالاست. این در حالی است که دولت‌هایی، برای مثال، در خاورمیانه هستند که در عدم قطعیت پایین نیز به این راهبرد روی آورده‌اند و صرفاً هدفشان وابستگی‌زدایی حتی در وضعیت بی‌ابهام در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای است. در امتداد این ملاحظه، انسجام درونی محتوای تعریف به گونه‌ای نیست که ابهام در قطعیت را نیز در نظر بگیرد. سرانجام، با توجه به این ویژگی‌ها، گستره کاربست‌پذیری آن برای دولت‌های موجود در عرصه بین‌المللی نیز کاهش می‌یابد.

۲-۴. حفاظ‌بندی به‌عنوان رویکرد تلفیق مواضع

یورگن هاکه این برداشت از حفاظ‌بندی را شایع‌ترین و البته چالش‌برانگیزترین برداشت می‌داند. در این برداشت، حفاظ‌بندی دیگر یک راهبرد که در خدمت سیاست خارجی یک دولت باشد نیست بلکه در واقع نوعی رویکرد حاکم بر سیاست خارجی است. به بیان دیگر، حفاظ‌بندی نوعی رویکرد مختلط در سیاست‌گذاری خارجی است که به‌عنوان تلفیقی از همراهی و موازنه‌سازی، هم در بستر روابط میان قدرت‌های بزرگ و هم در بستر روابط میان قدرت‌های میانه/کوچک و یک قدرت در حال ظهور، قلمداد می‌شود (Chen & Yang, 2013). به بیان ساده، حفاظ‌بندی به معنای پیگیری همزمان و توانان همراهی/موازنه‌سازی است. بر این اساس، از استدلال‌های چنگ‌چووی کوئیک به‌عنوان کسی که این برداشت را مفهوم‌پردازی کرده است چنین بر می‌آید که همواره سایه همراهی بر سر موازنه‌سازی و بالعکس سنگینی می‌کند. بدین‌سان، همراهی/موازنه‌سازی راهبردهای رویکرد کلی حفاظ‌بندی‌اند، خواه هم‌نشین یکدیگر خواه جانشین همدیگر (Kuik, 2016).

این تعریف از چند منظر حائز اهمیت است: نخست آنکه، از میانگی و ابهام در موضع‌گیری عبور می‌کند و به دوگانگی و به بیان بهتر، چندگانگی در موضع‌گیری می‌رسد. دوم آنکه، با این برداشت، عملاً تمامی دولت‌ها حفاظ‌بند هستند، چراکه از هر دو راهبرد همراهی و موازنه‌سازی به نوعی بهره می‌گیرند. به بیان بهتر، دولت‌ها بر روی پیوستاری عقب و جلو می‌روند که یک سر آن همراهی و سر دیگر آن موازنه‌سازی است. این در حالی است که این‌گونه نیست، و به بیان بهتر، با واقعیت تجربی تناظر ندارد، چراکه دولت‌هایی در نظام بین‌الملل عمل کرده و می‌کنند که یا همراه تمام‌عیار یا موازنه‌ساز تمام‌عیار هستند، ولی از آنجایی که مواضع میانه و تنوع‌یافته در سیاست خارجی دنبال می‌کنند، می‌توان آنها را حفاظ‌بند نامید.

اما نقد دیگری نیز بر این تعریف می‌توان وارد ساخت: این تعریف، هر چند نگرشی موسّع در قیاس با سایر تعاریف دارد ولی همچنان حفاظ‌بندی را در بند نوعی دوگانگی می‌بیند. البته، در امتداد چنین برداشتی، حفاظ‌بندی به‌مثابه تلفیق انواع و اقسام راهبردها، حتی فراتر از دوگانگی موازنه‌سازی/همراهی، یعنی بی‌طرفی، انزواطلبی، درگیری فعالانه و عدم‌تعهد به اقتضای مخاطب، شرایط، زمان و موضوع سیاست خارجی در نظر گرفته می‌شود و به بیان بهتر، حفاظ‌بندی با اقتضاء‌مندی در رویکرد حاکم بر سیاست خارجی یکسان‌انگاشته می‌شود. در نتیجه، این برداشت انسجام درونی خود را عملاً از دست می‌دهد به گونه‌ای که عملاً حفاظ‌بندی از تعریف نیز تهی می‌شود.

۲-۵. حفاظ‌بندی به‌عنوان انعطاف/احتیاط در سیاست خارجی

در راستای تعریف پیشین درباره حفاظ‌بندی، ترنس لی در مقاله‌ای درباره سیاست خارجی سنگاپور با استناد به برداشت لیم و کوپر (Lim & Cooper, 2015) حفاظ‌بندی را نوعی انعطاف/احتیاط در سیاست خارجی به تصویر می‌کشد و معتقد است ضرب‌المثل «احتیاط شرط عقل است» گرانگاه این مفهوم را به خوبی تشریح می‌کند (Lee, 2024: ۷۹) چراکه حفاظ‌بندی ریسک را می‌کاهد و در عین حال،

گزینه‌های تغییر موضع را نیز روی میز نگه می‌دارد، تعامل را با موازنه‌سازی تلفیق می‌کند، استقلال در سیاست‌گذاری را بیشینه می‌سازد و اقدامات تحریک‌آمیز هر یک از قدرت‌های بزرگ را کمینه می‌گرداند. علاوه بر این، اگر هر یک از قدرت‌های بزرگ تهدید مستقیمی را به وجود آورند، انعطاف در پیوستن به اتحاد و ائتلافها را به اقتضای شرایط در آینده حفظ می‌کند (Lim & Cooper, 2015). البته، کوئیک نیز در مقاله‌ای درباره سیاست خارجی مالزی، برداشتی نزدیک به لی مطرح کرده است. وی حفاظ‌بندی را نه راهبرد بلکه سیاست تلقی کرده و آن را معادل «موضع بی‌طرفانه و فعال ولی مبتنی بر هم‌فصلگی محتاطانه» در قبال قدرت‌های بزرگی که در رقابت با هم به سر می‌برند تعریف کرده است (Kuik, 2024: ۵۲).

از منظر انسجام درونی، در این برداشت، حفاظ‌بندی نه راهبرد، بلکه در واقع، نوعی رفتار در سیاست خارجی را تداعی می‌کند و اگر بخواهیم با تعریف پیشین مقایسه کنیم نتیجه عملی رویکرد حاکم بر سیاست خارجی است و همین تلقی حفاظ‌بندی را به‌عنوان راهبرد سیاست خارجی از معنا تهی می‌سازد. از سوی دیگر، انعطاف/احتیاط نه لزوماً بلکه شاید بتواند یا پیش‌زمینه یا نتیجه حفاظ‌بندی باشد، ولی خود حفاظ‌بندی نیست، چراکه حفاظ‌بندی هم انعطاف/احتیاط و هم تصلب/تهور را در روند خود دارد. از منظر تناظر با واقعیت، می‌توان گفت دولت‌های حفاظ‌بند همگی این رفتار را در خود دارند ولی از آنجا که این تعریف شرح و بسط چندانی نیافته است، کاربست‌پذیری این تعریف درباره حفاظ‌بندی در تحلیلهای تجربی محل تردید می‌باشد.

۲-۶. حفاظ‌بندی به‌عنوان راهبرد مدیریت ریسک

بر اساس این برداشت، که یورگن هاکه (Haacke, 2019: ۳۹۵) مطرح کرده، حفاظ‌بندی راهبرد شبه‌کلانی که انواع و اقسام عرصه‌های سیاست‌گذاری را پوشش دهد یا رویکرد مختلط در سیاست‌گذاری خارجی نیست، بلکه نوعی راهبرد مدیریت ریسک است. ریسک با احتمال وقوع رویدادها یا تحولات خاص و آسیب‌موردانتظاری که آنها به بار خواهند آورد سروکار دارد؛ از نظر کوئیک، مفهوم «ریسک» کلید فهم حفاظ‌بندی است. در عرصه روابط بین‌الملل، ریسک‌ها را می‌توان در سه مقوله کلی جای داد: امنیتی، اقتصادی، و سیاسی. در این میان، یکی از ریسک‌های مهم فراروی دولت‌ها افتادن در ورطه یک بحران نظامی میان دولت‌های دیگر، به ویژه میان قدرت‌های بزرگ است. در همین راستا، از نظر وی دولت حفاظ‌بند می‌کوشد «از طریق تعقیب گزینه‌های سیاستی متعددی که هدف‌شان به بار آوردن تأثیرات متضاد در وضعیت عدم قطعیت‌های بالا و مخاطرات شدید است ریسک‌ها را دفع کند.» (Kuik, 2008: 163).

با این وصف، حفاظ‌بندی راهبرد مدیریت ریسک‌های امنیتی است، ولی موازنه‌سازی و همراهی راهبردهای امنیتی برای مقابله با کنشگرانی است که تهدید امنیتی تلقی می‌شوند؛ ما ریسک را مدیریت می‌کنیم ولی تهدید را بر اساس توانمندیها و نیتها برآورد می‌کنیم، می‌کوشیم آن را مهار کنیم یا با آن مقابله نماییم؛ بنابراین ما نباید حفاظ‌بندی را برحسب موازنه‌سازی و همراهی، و بالعکس تعریف کنیم. در نتیجه،

از آنجا که حفاظبندی به‌عنوان شیوه تخفیف ریسک‌های امنیتی تلقی می‌شود، راهبردهای حفاظبندی نیز در عمل متفاوت خواهد بود زیرا تمایل به مدیریت ریسک، ظرفیتهای مرتبط با آن، و نیز فرصتها و محدودیتهای فراروی آن، و شیوه‌های پیگیری حفاظبندی در میان دولت‌ها فرق خواهد کرد. با این اوصاف، طبعاً حفاظبندی می‌تواند تدابیر خودیاری، یا تعاملات با کنشگرانی که موجد ریسک امنیتی تلقی می‌شوند، یا درگیری طرفهای ثالث برای کاهش احتمال تحقق یک ریسک خاص، را در بر گیرد. در نتیجه به نظر می‌رسد، بر اساس این برداشت، همان‌گونه که گوه نیز اشاره کرده است، حفاظبندی نه یک استثنا بلکه نوعی قاعده در روابط میان دولت‌هاست (Goh, 2006 in Boon, 2016: 4).

در این برداشت، این نکته حائز اهمیت است که تمایزی میان تهدیدهای امنیتی و ریسک‌های امنیتی مدنظر گرفته و تاکید شده که حفاظبندی ناظر بر ریسک‌های امنیتی است، نه تهدیدات امنیتی. بر خلاف تهدیدات امنیتی، ریسک‌های امنیتی مبتنی بر احتمالات هستند و معمولاً بر اساس احتمال و وسعت بالقوه‌شان مدیریت می‌شوند در صورتی که مدیریت ریسک پیشگیرانه و فعالانه باشد، معمولاً متضمن تلاشهایی برای جلوگیری، انتقال، یا کاستن از تهدیدات امنیتی است. این درحالی است که تهدیدات امنیتی معمولاً با دینامیک کنش‌واکنش پیوند می‌خورند؛ به نظر می‌رسد این تمایزبندی برجسته‌ترین و تحسین برانگیزترین اندیشه‌ورزی‌ها که در مفهوم‌پردازی درباره حفاظبندی است. این تعریف از حفاظبندی عام‌تر از تعاریف چهارم و پنجم است و عملاً می‌تواند معیارهای سه‌گانه را تامین نماید، چراکه با واقعیت روابط بین‌الملل سازگاری دارد؛ استدلالها و مفاهیم آن به ویژه در تمایزگذاری میان ریسک امنیتی و تهدید امنیتی از نوعی انسجام درونی برخوردار است و می‌توان از آن برای تحلیل راهبرد تمامی دولت‌ها در نظام بین‌الملل کنونی بهره گرفت.

به نظر می‌رسد می‌توان با ترکیب این تعاریف، به برداشت جامع‌تری درباره حفاظبندی به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی دست یافت. ما می‌توانیم حفاظبندی را به‌عنوان «راهبرد»ی تعریف کنیم که «انعطاف و احتیاط در تلفیق مواضع متفاوت را با هدف مدیریت ریسک بین‌المللی در خود دارد و به متنوع‌سازی شرکای بین‌المللی می‌انجامد». این تعریف از سه خصلت اساسی برخوردار است: نخست آنکه، تعریف موسعی از این مفهوم ارایه داده است به گونه‌ای که دولت‌های حفاظبند را محدود و محصور به طبقه و قشر خاصی از دولت‌ها نکرده است؛ دوم آنکه، از نوعی انسجام درونی برخوردار است چراکه تناقضی در مولفه‌های مفهومی تعریف آن دیده نمی‌شود و سوم آنکه، در تحلیل‌های تجربی نیز می‌تواند به کار آید.

۳. گونه‌شناسی حفاظبندی

به موازات تعاریف متفاوتی که درباره حفاظبندی ارایه شده، برخی نویسندگان به تدوین گونه‌شناسی درمورد آن نیز روی آورده‌اند و به برداشت‌ها درباره حفاظبندی در سیاست خارجی شکل داده‌اند که می‌توان آنها را به شرح ذیل مورد نقد و ارزیابی قرار داد:

۳-۱. گونه‌شناسی چنگ-چووی کوئیک

چنگ-چووی کوئیک (Kuik, 2008: 165-71) به پنج نوع متفاوت حفاظ‌بندی اشاره می‌کند: نخست، عمل‌گرایی اقتصادی^۱ است که در آن، دولت حفاظ‌بند می‌کوشد منافع اقتصادی حاصل از پیوندهای سرمایه‌گذاری و تجاری مستقیم خود با قدرت‌های بزرگ بیشینه سازند بی‌آنکه معضلات سیاسی میان آنها توجهی داشته باشند و از این طریق، هم پیوندهای اجتماعی و اقتصادی را گسترش می‌دهد و هم بورکراسیهای طرفهای رابطه را با هم هماهنگ می‌سازد و بدین‌سان، بنیادهای عادی‌سازی مناسبات را در زمانی که شرایط سیاسی مساعد باشد فراهم می‌سازد. دوم، تعامل متعهدساز^۲ است که در آن، دولت حفاظ‌بند می‌کوشد از یک سو، تماس‌هایی را با قدرت‌های بزرگ برقرار و حفظ کند تا کانال‌های ارتباطی ایجاد کند، فرصت‌های اظهارنظر را افزایش دهد و بر گزینه‌های سیاست‌گذاری خارجی قدرت‌های بزرگ اعمال نفوذ کند.

از سوی دیگر، از طریق قرار دادن قدرت‌های بزرگ در مسیر فعالیت‌های دیپلماتیک قاعده‌مندشده، روابطش با آنها را نهادینه سازد. سوم، همراهی محدود^۳ است که در آن، دولت حفاظ‌بند، با انگیزه کسب پاداش‌های حال یا آینده، با یک قدرت بزرگ که به احتمال زیاد جایگاه مسلطی می‌یابد نه به شکل همسویی سیاسی و نظامی، بلکه در قالب شراکت سیاسی اتحاد و ائتلاف می‌کند که اولاً در هماهنگی سیاست در مورد موضوعات گزینشی و (ب) سرسپاری داوطلبانه به شریک بزرگتر تجلی می‌یابد؛ ثانیاً متضمن قرار گرفتن ذینفعان در وضعیت جمع صفری نیست؛ و ثالثاً روابط فرادستی-فروودستی هم در خود ندارد چراکه دولت حفاظ‌بند از وابستگی بیش‌ازحد و از کف دادن استقلال خود محتاطانه می‌پرهیزد و از روابط سلسله‌مراتبی دوری می‌جوید.

چهارم، ممانعت از سلطه‌یابی^۴ است که در آن، دولت حفاظ‌بند با توسل به تدابیر سیاسی، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، از طریق (الف) درگیر کردن سایر قدرت‌ها در امور منطقه‌ای؛ و (ب) توسعه تاب‌آوری و تقویت نفوذ دیپلماتیک جمعی، می‌کوشد از ظهور قدرت مسلطی که ممکن است دخالت‌های بی‌موردی در کشورهای کوچک‌تر اعمال کند جلوگیری و پیشگیری کند. پنجم، موازنه‌سازی غیرمستقیم^۵ است که در آن، دولت حفاظ‌بند، یا از طریق پیشبرد همکاری نظامی یا از طریق ارتقای توان ارتش خود، به تلاشهای نظامی روی می‌آورد تا (نه با یک تهدید خاص، در موازنه‌سازی محض، بلکه) با عدم قطعیت‌های پراکنده شده مقابله کند.

گونه‌شناسی کوئیک بر پایه مطالعات تجربی وی استوار بوده که هم محدود است، به گونه‌ای که صرفاً برای دولت‌های جنوب شرق آسیا صدق می‌کند و هم شخصی است چراکه حتی مطالعات تجربی سایر نویسندگان را نیز کمتر مدنظر قرار می‌دهد. این واقعیت باعث می‌گردد گونه‌شناسی وی از منظر

1. economic-pragmatism
2. binding-engagement
3. limited bandwagoning
4. dominance-denial
5. indirect balancing

تناظر با واقعیت و کاربردپذیری درباره سایر دولت‌ها در نظام بین‌الملل با چالش مواجه شود. تحلیل گونه‌شناختی کوئیک از منظر انسجام درونی در استدلال نیز محل تامل است چراکه تحلیل وی نه خودِ حفاظ‌بندی بلکه جلوه‌های عملی حفاظ‌بندی را تداعی می‌کند به گونه‌ای که چه‌بسا ممکن است بیش از یک جلوه عملی در رفتار دولت حفاظ‌بند به صورت یکجا پدیدار شود.

۲-۳. گونه‌شناسی کی کوگا

برداشتی که کی کوگا درباره حفاظ‌بندی ارایه می‌دهد، عناصری از تعاریف سوم و ششم در این نوشتار را در خود دارد. از نظر وی، دولت حفاظ‌بند می‌کوشد «ابهام راهبردی را حفظ کند و تا از پیامدهای منفی ریسک‌ها و عدم قطعیت‌هایی که تکیه انحصاری بر موازنه‌سازی یا همراهی پدید می‌آورند بکاهد یا پرهیزد» (Koga, 2018: 638). در راستای همین تعریف، وی دو مفروض را درباره حفاظ‌بندی مطرح می‌کند: نخست آنکه، حفاظ‌بندی راهبرد تک‌ساحتی نیست. به بیان بهتر، حفاظ‌بندی تماماً و صرفاً در یکی از حیطه‌های دیپلماتیک، اقتصادی، یا سیاسی رخ نمی‌نماید؛ دوم آنکه، پیگیری حفاظ‌بندی متضمن یک رفتار خاص و یکپارچه نیست، بلکه دربرگیرنده هم‌آیندی دو رفتار موازنه‌سازی و همراهی، هرچند در حیطه‌های متفاوت، است. کوگا با این دو مفروض، شش نوع حفاظ‌بندی را شناسایی می‌کند (Koga, 2018: 641-2): ۱. موازنه‌سازی نظامی / همراهی اقتصادی (حفاظ‌بندی متعارف)؛ ۲. موازنه‌سازی دیپلماتیک / همراهی اقتصادی (حفاظ‌بندی نرم)؛ ۳. همراهی نظامی / موازنه‌سازی اقتصادی (حفاظ‌بندی اقتصادی)؛ ۴. همراهی نظامی / موازنه‌سازی دیپلماتیک (حفاظ‌بندی امنیتی)؛ ۵. موازنه‌سازی اقتصادی / همراهی دیپلماتیک (حفاظ‌بندی دیپلماتیک)؛ و ۶. موازنه‌سازی نظامی / همراهی دیپلماتیک (حفاظ‌بندی سیاسی-نظامی).

در ساحت اقتصادی، موازنه‌سازی و همراهی راه دارد. موازنه‌سازی اقتصادی به توسل به ابزارهایی از قبیل تحریم‌های اقتصادی اشاره دارد و همراهی اقتصادی با هدف تقویت تعاملات اقتصادی حتی به بهای افزایش وابستگی انجام می‌گیرد. در ساحت نظامی، ایجاد یک اتحاد نظامی جدید علیه یک دولت آماج همانا موازنه‌سازی نظامی است، ولی اتحاد و ائتلاف با یک منبع بالقوه تهدید نوعی همراهی نظامی است. رزمایش مشترک یا دیپلماسی دفاعی مشترک که می‌توانند برای تقویت همکاری میدانی یا افزایش شفافیت دفاعی به کار روند، بسته به بافت سیاسی، ابزارهای موازنه‌سازی یا همراهی تلقی می‌شوند (e.g., Fargo et al. 2015). در ساحت دیپلماتیک، بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی را می‌توان به‌عنوان موازنه‌سازی یا همراهی دیپلماتیک شناسایی کرد. اگر نهادها انحصاری گردند و اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی برای تحمیل هنجارهای معینی بر دولت آماج را شکل دهند، موازنه‌سازی دیپلماتیک اعمال می‌شود. نهادهای شمولیت‌پذیر که اعتمادسازی میان دولت‌های عضو از طریق برقراری کانال‌های ارتباطی و تبادل اطلاعات را پیگیری می‌کنند ابزارهایی برای همراهی دیپلماتیک هستند. اما اگر نهادهای شمولیت‌پذیر در جهت ایجاد هنجارها و قواعدی برای محدودسازی ناآشکار رفتار دولت آماج مورد استفاده قرار گیرند، آن نهادها می‌توانند به‌عنوان ابزار موازنه‌سازی دیپلماتیک نقش آفرینی کنند. بنابراین ابزارهای دیپلماتیک بسیار بافت‌محور هستند (Koga, 2018: 642).

موازنه‌سازی دیپلماتیک	موازنه‌سازی نظامی	موازنه‌سازی اقتصادی	
حفاظ‌بندی نرم	حفاظ‌بندی متعارف	---	همراهی اقتصادی
حفاظ‌بندی امنیتی	----	حفاظ‌بندی اقتصادی	همراهی نظامی
---	حفاظ‌بندی سیاسی نظامی	حفاظ‌بندی دیپلماتیک	همراهی دیپلماتیک

گونه‌های حفاظ‌بندی (Koga, 2018: 242)

البته، متغیرهای اقتصادی و نظامی را مهمتر از سایر متغیرها می‌داند. در این راستا، انواع شش‌گانه حفاظ‌بندی را در دو گروه قرار می‌دهد: گروه نخست شامل حفاظ‌بندی متعارف و حفاظ‌بندی اقتصادی است که در آنها، حفاظ‌بندی بر پایه اقدام اقتصادی و نظامی بالفعل و نه بر پایه نوعی طرح و نقشه استوار است. ولی گروه دوم که دربرگیرنده حفاظ‌بندی نرم، حفاظ‌بندی امنیتی، حفاظ‌بندی دیپلماتیک و حفاظ‌بندی سیاسی نظامی است مبتنی بر انتظارات درباره رفتار آینده دولت هدف است نه مبتنی بر رفتار بالفعل آن، و از همین رو، سیگنال سیاسی قدرتمندی برای مخاطب ارسال نمی‌کند (ibid).

گونه‌شناسی مدنظر کوگا، برخلاف کوئیک، تا حد زیادی ذهنی است. به بیان بهتر، وی در استدلال‌پردازی خود، کمتر به آنچه در طول تاریخ وجود داشته یا به تجربه رخ داده است تکیه دارد و عمدتاً از مفهوم‌پردازی‌های جاافتاده بهره گرفته است. وی با تلفیق یک دوگانه مفهومی (موازنه‌سازی / همراهی) و یک سه‌گانه مفهومی (دیپلماتیک / اقتصادی / نظامی) به جدول نه‌خانه‌ای فوق دست یافته است. هر چند تلاش کوگا برای پیشبرد کاربست‌پذیری گونه‌های مدنظرش، به ویژه توجه به جایگاه و نقش آفرینی نهادهای بین‌المللی در پیشبرد حفاظ‌بندی، تحسین‌برانگیز است، ولی نادیده‌های وی بیش از دیده‌هایش در جدول به چشم می‌آید: از یک سو، بافت عملکردی دولت حفاظ‌بند که همانا محیط بین‌المللی است به ساحت‌های سه‌گانه فروکاسته شده است به گونه‌ای که عواملی از قبیل میزان عدم قطعیت و جایگاه دولت حفاظ‌بند در عرصه بین‌المللی از قلم افتاده است و از سوی دیگر، امکان تلفیق مواضع در یک ساحت به‌عنوان امتناع حفاظ‌بندی در نظر گرفته شده است.

۳-۳. گونه‌شناسی بروک تسمان و وُجتک ولف

تسمان و ولف در مقاله تاثیرگذار خود با عنوان «قدرت‌های بزرگ و حفاظ‌بندی راهبردی: نمونه راهبرد امنیت انرژی چین» (Tessman & Wolfe, 2011) برداشتی را درباره نوع خاصی از حفاظ‌بندی ارائه دادند که بسیاری از نویسندگان دیگر بعدها از آن بهره گرفتند (Salman & Geeraerts, 2015; Salman, 2017). این برداشت همانا حفاظ‌بندی در مناسبات میان قدرت‌های بزرگ در سطح نظام بین‌الملل بود که آن را «حفاظ‌بندی راهبردی» نام نهادند. اما استدلال نهفته در پس این مفهوم‌پردازی این بود که ناخواسته میان دو نوع حفاظ‌بندی تمایز قایل شدند: حفاظ‌بندی که ما آن را کلاسیک می‌نامیم و حفاظ‌بندی راهبردی.

مراد از حفاظ‌بندی کلاسیک، که تسمان و ولف نگاهی گذرا به آن داشتند همان برداشت گوه را در بر می‌گیرد که متضمن تلاش‌های دولت‌های کوچک برای بیشینه ساختن عواید اقتصادی و پرهیز از وابستگی به قدرت‌های بزرگ است. (Goh, 2007/2008) با این وصف، این نوع از حفاظ‌بندی مختص دولت‌های کوچک است؛ مخاطب آن قدرت‌های بزرگ است و محیط عملکردی آن نیز بافت چندجانبه دولت کوچک و قدرت‌های بزرگ است. اما آنها با پیگیری دو مسیر متفاوت به مفهوم پردازی درباره نوع دیگری از حفاظ‌بندی، حفاظ‌بندی راهبردی، روی آوردند: نخست ناپسندگی کاربست‌پذیری دو نظریه موازنه قدرت و موازنه‌سازی نرم (Paul, 2005:58; Pape, 2005:36) در تبیین رقابت چین و امریکا در دوران پساجنگ سرد و دوم، بهره‌گیری از قلم‌فرسایی‌های قبلی درباره حفاظ‌بندی اتحادیه اروپایی در برابر امریکا (Art, 2004:180-181) و آمیختگی همکاری و رقابت در روابط امریکا و چین در بستر حفاظ‌بندی متقابل میان آنها (Medeiros 2005/2006:145).

با توجه به این پس‌زمینه، آنها چند مفروض را برای تعریف حفاظ‌بندی راهبردی مطرح می‌کنند: ۱. دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک در پی بیشینه ساختن امنیت خود هستند. ۲. نظام بین‌الملل آنارشیک ساختار تک‌قطبی دارد به طوری که دولت‌های رده‌دوم قدرت بسیار کمتری در قیاس با رهبر نظام دارند. ۳. این شکاف قدرت باعث می‌شود دولت‌های رده‌دوم از رویارویی مستقیم و پرشدت با رهبر نظام پرهیزند. ۴. با توجه به احتمال از میان رفتن برتری قدرت نسبی رهبر نظام در اثر تغییرات محتمل در توزیع قدرت، دولت‌های رده‌دوم نیز ممکن است خودشان را از قبل برای این وضعیت احتمالی در آیند آماده کنند.

بر اساس این مفروض‌های چهارگانه، حفاظ‌بندی راهبردی به‌عنوان واکنش دولت‌های رده‌دوم در نظام بین‌المللی تک‌قطبی تعریف می‌شود که در آن، می‌کوشند پرهیز از رویارویی (و در برخی موارد خاص، همراهی) با رهبر نظام را در کوتاه‌مدت مدنظر قرار دهند و در عین حال، توانایی رقابت‌گری خود با دولت رهبر را بهبود بخشند و خسارت‌های بالقوه‌ای را که در وضعیت تک‌قطبی متحمل شده‌اند جبران کنند (Tessman & Wolfe, 2011: 217-220). البته، حفاظ‌بندی راهبردی نیز به نوبه خود به دو نوع تقسیم می‌شود: حفاظ‌بندی راهبردی نوع اول که متضمن بهبود دادن رقابتی دولت حفاظ‌بند به شیوه‌ای مشاهده‌پذیر، چشمگیر و مشخص به منظور ورود به مناقشه‌ای نظامی شده با رهبر نظام در روز مبادا در آینده است؛ و حفاظ‌بندی راهبردی نوع دوم که مستلزم ارتقای توانایی دولت حفاظ‌بند جهت تاب‌آوری در صورت امتناع رهبر نظام از ارایه کالای عمومی در زمان حال است.

گونه‌شناسی وولف و تسمان چند ویژگی متمایز با سایر گونه‌شناسی‌ها دارد. نخست، تا حد زیادی از تجربه مطالعاتی آنها درباره مناسبات قدرت‌های بزرگ، آنها نشأت گرفته است. دوم، تحلیل آن‌ها نه معطوف روابط چندجانبه میان شماری از دولت‌ها در یک منطقه خاص بلکه کلان و ناظر به کلیت نظام بین‌الملل جهان گستر است و سوم، مصداق‌یابی تجربی آن از زمان فروپاشی اتحاد شوروی شروع می‌شود به طوری که مرتبط با بافت تک‌قطبی نظام بین‌الملل است. در این چارچوب، توجه به میزان قدرت دولت حفاظ‌بند و توزیع قدرت در عرضه بین‌المللی از مزایای گونه‌شناسی آنهاست ولی این نارسایی را در خود دارد که توجه چندانی به دولت‌های میان‌پایه و کوچک در تقسیم‌بندی گونه‌های حفاظ‌بندی نشان نمی‌دهد. از این جهت، درست است که استدلال گونه‌شناختی آنها از انسجام برخوردار است ولی در کاربست‌پذیری تجربی و تناظر با واقعیت نیز نامکفی به نظر می‌رسد.

۳-۴. گونه‌شناسی اویستاین تونسجو

اویستاین تونسجو (Tunsjo, 2017: 45-7) حفاظ‌بندی را «طراحی و اجرای راهبردهایی معطوف به تلفیق سازش و تقابل به منظور کسب جایگاه مناسب صرف‌نظر از تحولاتی که در آینده رخ می‌دهد» تعریف می‌کند. براین اساس، تعریف وی از حفاظ‌بندی بسیار به تعریف چهارم در این نوشتار نزدیک است. از نظر وی، دولت‌های حفاظ‌بند راهبردهای کم‌ویش متناقض همکارانه و تقابلی را با هم تلفیق می‌کنند تا بتوانند رویکرد متوازی را با هدف مدیریت عدم قطعیت اتخاذ نمایند؛ در این چارچوب، بر حسب این تعریف، وی سه نوع حفاظ‌بندی را از هم متمایز می‌سازد که در واقع نوعی درجه‌بندی حفاظ‌بندی بر حسب شدت و ضعف آن است: ۱) حفاظ‌بندی گسترده، که تقریباً به یک اندازه میان همکاری و تقابل تعادل برقرار می‌سازد؛ ۲) حفاظ‌بندی نیم‌بند^۱ منفی که در آن، تدابیر تقابلی یا موازنه‌ساز بر رویکردهای همکارانه می‌چربد؛ و ۳) حفاظ‌بندی نیم‌بند مثبت که در آن، همکاری بر تقابل می‌چربد.

در این میان، وی مدعی است تمایزگذاری میان حفاظ‌بندی نیم‌بند مثبت و حفاظ‌بندی نیم‌بند منفی اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا نشان می‌دهد آیا «همکاری یا تقابل تشدید شده و عدم قطعیت کاهش یافته» است یا نه. این ادراک میزان عدم قطعیت است که درجه و یا به بیان بهتر، نوع حفاظ‌بندی را مشخص می‌سازد. در شرایط عدم قطعیت بالا، انتظار می‌رود دولت‌ها با تلفیق متوازن همکاری و تقابل، عدم قطعیت را مدیریت کنند. اما در زمانی که عدم قطعیت تحلیل می‌رود، ما انتظار داریم که تقابل یا همکاری کمتر یا بیشتری رخ دهد. گونه‌شناسی تونسجو به پیچیدگی گونه‌شناسی کوگا نیست ولی یکی از نقدها بر آن را رفع کرده است. وی مفهوم عدم قطعیت را به دسته‌بندی خود افزوده است. با این حال، از آنجا که تقسیم‌بندی‌های وی ذهنی است، چندان از شاهد تجربی و تاریخی بهره نگرفته است ولی به جای آن، برداشت وی هرچه بیشتر انتزاعی شده است. به طوری که حفاظ‌بند را نتیجه رفتارهای هر دولتی فرض می‌کند و می‌کوئشید نوعی گونه‌بندی ساده درباره آن ارائه دهد.

در این چارچوب، بر حسب معیارهای سه‌گانه، اولاً این تلقی که حفاظ‌بندی نه نوعی راهبرد بلکه نوعی وضعیت طرفینی شده است، سازواری کاملی با تعریف خودش که به‌عنوان راهبرد در نظر گرفته است ندارد، به طوری که حفاظ‌بندی در دسته‌بندی به‌عنوان مفهومی ناآرام بر روی پیوستاری که یک سران تقابل و سر دیگر آن رویارویی است حرکت می‌کند. به بیان بهتر، مرزها میان انواع حفاظ‌بندی در این گونه‌شناسی ابهام‌آلود جلوه می‌کند. از حیث تطابق آن با واقعیت، عملاً هر وضعیتی را می‌توان در هر یک از این سه نوع، گنجانید چرا که تعریف شفافی از همکاری و تقابل فراهم نیامده است. از جهت، کاربردپذیری تحلیلی نیز، به نظر می‌رسد همان گونه که خودش به کار بسته است عملاً این گونه‌شناسی معطوف به رفتار قدرت‌های بزرگ در وضعیتی تک‌قطبی با رنگ‌ولعابی توسیدیدی است نه همه وضعیت‌ها میان همه دولت‌ها با هر جایگاهی که در عرصه بین‌المللی دارند.

۳-۵. گونه‌شناسی جان دی. سیورسیاری

جان دی. سیورسیاری استدلال می‌کند که دولت‌ها در اغلب مواقع راهبردهای حفاظبندی را اتخاذ می‌کنند تا با ریسک‌های عمده فراروی خود در امور بین‌المللی مقابله نمایند. در این راستا، وی دو گونه حفاظبندی را از یکدیگر متمایز می‌سازد (Ciorciari, 2019: 2-4): گونه نخست، حفاظبندی متعارف یا حفاظبندی مالی است که در آن، دولت‌ها گزینه‌هایی را برای رفع ریسک‌های ناشی از نقش‌آفرینی‌شان در بازارهای جهانی می‌پروراند. بر همین اساس، دولت‌ها می‌کوشند نوعی موضع در ترویج جذب سرمایه‌گذاری در پیش بگیرند که بتوانند با جابه‌جایی‌های نامناسب سرمایه‌ها به ضرر سایر دارایی‌هایشان مقابله کنند. نوع دوم، حفاظبندی امنیتی است که در آن، دولت‌ها مجموعه متمایزی از راهبردها را برای مقابله با ریسک‌های امنیتی بین‌المللی در پیش می‌گیرند و در این چارچوب، ابهام راهبردی را حفظ می‌کنند، همکاری امنیتی محدودی برقرار می‌سازند، و اگر تهدیدات بالقوه فعلیت یابند تا حدی که در توان دارند از خود در برابر آنها محافظت می‌کنند. وی بر این باور است که دانشمندان روابط بین‌الملل عمدتاً به نوع دوم حفاظبندی توجه داشته‌اند (Tessman, 2012; Goh, 2005; Koga, 2017) و نوع نخست حفاظبندی تا حد زیادی مغفول مانده است.

سیورسیاری در میان کسانی که به گونه‌شناسی حفاظبندی روی آورده‌اند، تنها کسی است که، برخلاف سایر صاحب‌نظران که قایل به درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست‌امنیت در پیشبرد حفاظبندی بوده‌اند، دو حیطه سیاست‌اعلی و سیاست‌ادنی را از یکدیگر جدا می‌کند و آن را در تقسیم‌بندی خود از حفاظبندی دخیل می‌سازد. بر خلاف آنچه سیورسیاری استدلال کرده، چه‌بسا می‌توان ادبیات توسعه‌یافته‌ای را در دو حوزه اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل درباره حفاظبندی مالی یا متعارف یافت. از سوی دیگر، هرچند در گونه‌شناسی فرعی امنیتی، به‌صورت شفاف توضیح نداده است، ولی به‌طور غیرمستقیم و ناآشکار به برشمردن انواع حفاظبندی امنیتی برحسب میزان قدرت دولت حفاظبند روی آورده است. در این چارچوب به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی وی درباره انواع حفاظبندی، با وجود شرح و بسط کمتری که داده است همخوانی بیشتری با واقعیت تجربی در قیاس با سایر گونه‌شناسی‌های پیش‌گفته دارد و با بهره‌گیری از آثار و آرای دیگران توانسته است برداشت جامع‌تری در این زمینه ارائه دهد به گونه‌ای که در هر تحلیل تجربی دیگر نیز کاربردپذیر باشد. از سوی دیگر، تفکیک مفهومی بر اساس حوزه موضوعی و جایگاه دولت در نظام بین‌الملل انسجام نسبی به تحلیل گونه‌شناختی وی بخشیده است.

نتیجه‌گیری

این نوشتار تلاشی اولیه برای گشودن باب مفهومی در جهت تبیین روندهای دائماً و به سرعت در حال تغییر در نظام بین‌الملل کنونی با تمرکز بر واشکافی حفاظبندی به‌عنوان یکی از راهبردهای پراقبال دولت‌ها بوده است. از تحلیل خاستگاه، تعریف و تحلیل گونه‌شناختی حفاظبندی می‌توان به این نتیجه رسید که حفاظبندی راهبرد نوظهور، و البته نومفهوم‌پردازی‌شده، در روابط بین‌الملل است به طوری که مفهوم‌پردازی درباره آن به سرمنزل نهایی نرسیده است و نیازمند پروردگی مفهومی است. در این چارچوب،

این مفهوم هنوز به بسیاری از محورهای مطالعاتی روابط بین‌الملل از قبیل نهادهای بین‌المللی، سطوح تحلیل، جایگاه‌یابی در نظریه‌های روابط بین‌الملل، و نقش‌آفرینی در پیشبرد مطالعات بینارشته‌ای وارد نشده است.

اما با این حال، برگرفتن حفاظ‌بندی به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی به ما امکان می‌دهد تا درباره پوشش‌های متغیر توزیع قدرت در نظم منطقه‌ای و بین‌المللی، که نه‌تنها تغییر جهانی قدرت بلکه تغییرات میان‌کنشگران در مناطق خاصی مثل خاورمیانه را به بار آورده است و پیامدهای چشمگیری نیز برای قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های میانه و دولت‌های کوچک داشته است، کاوش کنیم. در این چارچوب، آنچه در امتداد این نوشتار در خور پژوهش به نظر می‌رسد امکان‌سنجی به کار بستن این مفهوم برای تبیین تناقضهایی است که در سیاست خارجی دولت‌ها، به ویژه در چند سال اخیر دیده می‌شود.

منابع

- بوزان، بری و آکاریا، آمیتاو (۱۳۸۹)، نظریه غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن. تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- جمشیدی، محمد و یزدان‌شناس، زکیه (۱۴۰۱)، «دیپلماسی اقتصادی و راهبرد چین در تنظیم روابط با ایران و عربستان سعودی»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۲، شماره ۴۴، پاییز ۱۴۰۱، صص. ۱۱۲-۱۲۶.
- چرنوف، فرد (۱۳۹۱)، نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- درخشنده لرجانی، مریم و شفیع، نوذر (۱۴۰۱)، «استراتژی ایالات متحده نسبت به چین در چارچوب استراتژی مصون‌سازی (۲۰۲۱-۱۹۹۰)»، فصلنامه سیاست جهانی، سال یازدهم، شماره دوم، پیاپی ۴۰، تابستان، صص. ۳۸-۷.
- عراقچی، سیدعباس و صمدی، امیر (۱۴۰۳)، «نقش راهبرد پوشش استراتژیک در سیاست خارجی قطر»، فصلنامه روابط خارجی، سال شانزدهم، شماره دوم، پیاپی ۲۶، تابستان ۱۴۰۳، صص. ۲۸-۱.
- میرترابی، سیدسعید و کشوریان آزاد، محسن (۱۴۰۴)، «راهبرد مصون‌سازی عربستان در مواجهه با آمریکا و چین و تأثیر آن بر منافع ملی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال هفدهم، شماره نخست، پیاپی ۶۵، بهار ۱۴۰۴، صص. ۲۹-۱.

References

- Alagöz, Emine Akçadağ (2017), "Blue-Water Navy Program as a part of South Korea's Hedging Strategy," *Güvenlik Stratejileri*, Vol. 13, No. 25.
- Araqchi, A. and Samadi, A. (1403), "The Role of Strategic Hedging Strategy in Qatar's Foreign Policy", *Journal of Foreign Relations*, 26 (3), 1-28. [In Persian]
- Art, Robert J. (2004), Europe Hedges its Security Bets. In *Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century*, edited by T. V. Paul, James J. Wirtz, and Michel Fortmann. Stanford, CA: StanfordUniversity Press.
- Boon, Hoo Tiang (2016), The Hedging Prong in India's Evolving China Strategy, *Journal*

- of Contemporary China, Published online: 12 Apr 2016 at: <http://dx.doi.org/10.1080/10670564.2016.1160527>
- Buzan, B. and Acharya, A. (2010), *Non-Western Theory of International Relations: Perspectives on Asia and Beyond*, Tehran: Abrar Moaser Tehran Publications. [In Persian]
 - Chen, I. T and Yang, A.H. (2013) 'A Harmonized Southeast Asia? Explanatory Typologies of ASEAN countries' strategies to the rise of China', *The Pacific Review*, 26 (3), 265–288.
 - Chernoff, F. (2012), *Theory and Metatheory in International Relations*, translated by Alireza Tayyeb, Tehran: Ney Publishing House. [In Persian]
 - Ciorciari, J.D. (2007) 'Hedging: Southeast Asian Alignments with the Great Powers since the Fall of Saigon, D.Phil.', Thesis submitted to Oxford: St. Antony's College, University of Oxford.
 - Ciorciari, J.D. (2009) 'The Balance of Great-Power Influence in Contemporary Southeast Asia', *International Relations of the Asia-Pacific*, 9 (1), 157–196.
 - Ciorciari, J.D. (2010), *The Limits of Alignment: Southeast Asia and the Great Powers since 1975*, Washington, DC: George Washington University Press.
 - Ciorciari, J.D. (2019), 'The Variable Effectiveness of Hedging Strategies', *International Relations of the Asia-Pacific*, 19 (3), 523–555.
 - Ciorciari, John D. & Haacke, Jürgen (2019), Hedging in international relations: an introduction, *International Relations of the Asia-Pacific*, 19 (3), 367–374.
 - Derakhshandeh Lazjani, M. and Shafi'i, N. (2012), "US Strategy Towards China in the Framework of the Immunization Strategy (1990-2021)", *Quarterly Journal of World Politics*, Year 11 (1), 38-7. [In Persian]
 - Fargo, Thomas, Noboru, Yamagochi, Ryo Sahashi, Kei Koga, & Alison Szal Winski (2015), "Preparing for Future Disasters: Strategic Assistance and the U.S.-Japan Alliance." NBR Special Report 52.
 - Jamshidi, M. and Yazdanshenas, Z. (2023), "Economic Diplomacy and China's Strategy in Regulating Relations with Iran and Saudi Arabia", *Strategic Studies of Public Policy Quarterly*, 12 (1), 112-126. [In Persian]
 - Garlick, Jeremy and Havlova', Radka (2020), China's "Belt and Road" Economic Diplomacy in the Persian Gulf: Strategic Hedging amidst Saudi– Iranian Regional Rivalry, *Journal of Current Chinese Affairs*, 19 (1), 82-105.
 - Goh, Evelyn (2005), *Meeting the China Challenge: The U.S. in Southeast Asian Regional Security Strategies*, Washington, D.C.: East-West Center Washington.
 - Goh, Evelyn (2006), 'Understanding "Hedging" in Asia–Pacific Security', *Pacific Forum CSIS PacNet*, (31 August 2006), pp. 1–2.
 - Goh, Evelyn (2007), "Great Powers and Hierarchical Order in Southeast Asia: Analyzing Regional Security Strategies", *International Security*, 32 (3), 113–57.
 - Goh, Evelyn (2016), "Southeast Asian Strategies toward the Great Powers: Still Hedging after All These Years?" *Asian Forum*, 22 February 2016, [https:// theasianforum.org/south-east-asian-strategies-toward-the-great-powers-still-hedgingafter-all-these-years](https://theasianforum.org/south-east-asian-strategies-toward-the-great-powers-still-hedgingafter-all-these-years).
 - Guan, Teo Ang & Koga, Kei (2022), "Conceptualizing Equidistant Diplomacy in International Relations: The Case of Singapore", *International Relations of the Asia-Pacific*, 22 (3), 375–409.
 - Haacke, Jürgen (2019), "The Concept of Hedging and Its Application to Southeast Asia: a Critique and a Proposal for a Modified Conceptual and Methodological Framework", In-

- ternational Relations of the Asia-Pacific, 19 (3), 375–417, at: <https://doi.org/10.1093/irap/lcz010>.
- He, Kai (2008), “Institutional Balancing and International Relations Theory: Economic Interdependence and Balance of Power Strategies in Southeast Asia,” *European Journal of International Relations* 14(3), 489–518.
 - Kuik Cheng-Chwee (2008), “The Essence of Hedging: Malaysia and Singapore’s Response to a Rising China”, *Contemporary Southeast Asia*, 30 (2), 159–85.
 - Kuik, Cheng-Chwee (2016), *Malaysia between the United States and China: What Do Weaker States Hedge Against?*, *Asian Politics & Policy*, 8 (1), 155–177.
 - Kuik, Cheng-Chwee (2020a), “Hedging in Post-Pandemic Asia: What, How, and Why?” *Asian Forum*, 6 June 2020, <https://theasanforum.org/hedging-in-post-pandemicasia-what-how-and-why>.
 - Kuik, Cheng-Chwee (2020b), “Explaining Hedging: The Case of Malaysian Equidistance”, *Contemporary Southeast Asia*, 46 (1), 43–76.
 - Koga, K. (2018), ‘The Concept of “Hedging” Revisited: the Case of Japan’s Foreign Policy Strategy in East Asia’s power shift’, *International Studies Review*, 20 (4), 633–660.
 - Lee, Therence (2024), *The Domestic Determinants of Hedging in Singapore’s Foreign Policy*, *Contemporary Southeast Asia*, 46 (1), 77–102
 - Lim, Darren J. & Cooper, Zack (2015), ‘Reassessing Hedging: The Logic of Alignment in East Asia’, *Security Studies*, 24 (4), 696–727.
 - Marks, Michael P. P. (2011), *Metaphors in International Relations Theory*, London: Palgrave Macmillan.
 - Medeiros, Evan S. (2005/2006), “Strategic Hedging and the Future of Asia-Pacific Stability”, *The Washington Quarterly*, 29 (1), 145–167.
 - Mirtorabi, S. and Kesharian Azad, M. (2025), *Saudi Arabia’s Strategy of Insuring Against America and China and Its Impact on Iran’s National Interests*, *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 17 (1), 1-29. [In Persian]
 - Pape, Robert A. (2005), “Soft Balancing against the United States”, *International Security*, 30 (1), 7–45.
 - Paul, T.V. (2005), “Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy”, *International Security*, 30 (1), 46–71.
 - Roy, Dennis (2005), “Southeast Asia and China: Balancing or Bandwagoning,” *Contemporary Southeast Asia*, 27 (2), 205–322.
 - Salman, Mohammad (2017), “Strategic Hedging and Unipolarity’s Demise: The Case of China’s Strategic Hedging”, *Asian Politics & Policy*, 9 (3), 354–377.
 - Salman, M. and Geeraerts, G. (2015) ‘Strategic Hedging and China’s Economic Policy in the Middle East’, *China Report*, 51 (2), 102–120.
 - Salman, Mohammad, Pieper, Moritz A. & Geeraerts, Gustaaf (2015), “Hedging in the Middle East and China U.S. Competition,” *Asian Politics & Policy*, 7 (4), 32-56
 - Schweller, Randall L. (1994), “Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back in,” *International Security*, 19 (1), 72–107.
 - Snyder, Glenn (1984), “The Security Dilemma in Alliance Politics,” *World Politics*, 36 (4), 461–95.
 - Tessman, B. and Wolfe, W. (2011), ‘Great powers and strategic hedging: the case of Chinese energy security strategy’, *International Studies Review*, 13 (2), 214–240.
 - Tessman, Brock F. (2012), “System Structure and State Strategy: Adding Hedging to the

- Menu”, Security Studies, 21 (3), 192–231.
- Tessman, B. and Wolfe, W. (2011) ‘Great powers and Strategic Hedging: the Case of Chinese Energy Security Strategy’, International Studies Review, 13 (2), 214–240.
 - Tunsjø, Ø. (2017) ‘U.S.-China Relations: From Unipolar Hedging to Bipolar Balancing’, in R.S. Ross and Ø., Tunsjø (eds), Strategic Adjustment and the Rise of China: Power and Politics in East Asia, Ithaca and London: Cornell University Press, pp. 41–68.
 - University of New South Wales (UNSW) (2015), Writing a Critical Review (online) <https://student.unsw.edu.au/writing-critical-review>
 - University of Leicester (2009), What is critical writing? available online <https://www2.le.ac.uk/offices/ld/resources/study-guides-pdfs/writing-skills-pdfs/criticalwriting-v1%200.pdf>
 - Walt, Stephen (1987), The Origin of Alliances, Ithaca, NY: Columbia University Press.

